۷۱. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۳/۰۷)

۷۱. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۳/۰۷) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۰۷ خرداد ماه ۱۴۰۲ موضوع : نقد و بررسی احتیاط صاحب جواهر در بحث زوال

- پیش‌گفتار(چکیده)
- معنای «مفتاح شهر حادث» در هلال
- تأثیر هوش مصنوعی در محاسبه رؤیت‌پذیری نرم‌افزاری هلال
- قضیه شرطیه تعیینی مکان هلال با تلسکوپ و رؤیت آن با چشم و تأثیر آن در آینده بحث رؤیت هلال
- موثقه ای صحیحه اسحاق بن عمار؟
- چهار نزاع تاریخی در مسأله رؤیت هلال و تطبیق روایت اسحاق بن عمار بر آنها
- تعبیر «معتبره» نسبت به روایت اسحاق بن عمار
- تعبیر «ان کان اطول فهو ابین»، اشکالی به احتیاط صاحب جواهر در لحظه زوال
- لزوم توجه به منابع روائی در حل مسائل مورد اختلاف در رؤیت هلال
- دفاعی از احتیاط صاحب جواهر در لحظه زوال
- پارادوکس خرمن در انواع دوربین در رؤیت هلال
- عدم تأثیر زمان هشتدقیقه‌ای رسیدن نور به زمین در لحظه زوال
- معانی مختلف زوال

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی: ??? ? ????? ?????? ???? ????? ?? ??? ????

موضوعات فرعی:
قضیه شرطیه تعیین مکان هلال با تلسکوپ و رؤیت آن با چشم و تأثیر آن در آیندهٔ بحث رؤیت هلال
دفاعی از احتیاط صاحب جواهر در لحظهٔ زوال و نقد آن
چهار نزاع تاریخی در مسألهٔ رؤیت هلال و تطبیق روایت اسحاق بن عمار بر آن‌ها
لزوم توجه به منابع روائی در حل مسائل مورد اختلاف در رؤیت هلال

معنای «مفتاح شهر حادث» در هلال

شاگرد: در مورد هلال از حضرت سجاد علیه‌السلام روایتی هست؛ «جَعَلَکَ مِفْتَاحَ شَهْرٍ لِأَمْرٍ حَادِثٍ

[1]». این روایت را توضیح می‌فرمایید.

استاد: طوری که من عبارت شریفه را می‌فهمم، هلال، شروع است. در مفتاح، یک دری باز می‌شود. خطاب می‌فرمایند به هلال که خدای متعال تو را کلید شهر جدید قرار داده است. یعنی ماه جدید که یک زمانی را به خودش اختصاص می‌دهد کلید شروعش اهلال هلال است. «لامر حادث»؛ یعنی برای اموری که قرار است در این ماه صورت بگیرد. از احکام تشریعی یا تکوینی. تکوینیات که روشن است، تشریعیات هم به‌معنای بالفعل شدن وجوب است.

مثلاً هلال ماه مبارک، مفتاح امر حادثی است؛ یعنی «صم شهر رمضان»، «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه». این امر است. «امر حادث» یعنی امر شرعیای که با آمدن ماه مبارک الآن بالفعل شده است. کلمه «امر» هم تکوینی و هم تشریع را می‌تواند بگیرد.

شاگرد: اینکه هلال مفتاح شهر است... .

استاد: بله، شواهد هست اما برای سائر مبانی هم توجیه‌پذیر هست. اتفاقا روی این جمله چند بار ذهنم مشغول شده است، اما اینطور نیست که بحث را در استظهار تمام کند. ولو بعد از اینکه یک نظری راجح شود، برای شاهد بودن خیلی خوب است.

خب جزوه قبلی را که از مصابیح علامه طباطبایی بحر العلوم رضوان‌الله‌علیه بود شروع کنیم؛ قبل از علامه طباطبایی صاحب المیزان که الآن معروف هستند، در جواهر که می‌بینید علامه طباطبایی می‌فرمایند، مقصود سید بحر العلوم هستند. در کتب فقهی که العلامة الطباطبایی می‌آید یعنی سید بحر العلوم.

---

[1] دعای ۴۳ صحیفه سجادیه

تأثیر هوش مصنوعی در محاسبه رؤیت‌پذیری نرم‌افزاری هلال

شاگرد: نسبت به فرمایشی که داشتید در منطقه‌ای که با تلسکوپ دیده می‌شود و بعد رؤیت‌پذیر است، عرض می‌کنم که این فرضیه است که اثبات می‌کند شما همچین منطقه‌ای دارید. اما یک سری مبعداتی دارد که همچین منطقه‌ای وجود ندارد. یکی این است که آقای عوده که معیارش را از ایلوپ گرفته این منطقه را حذف کرده است. یکی هم این‌که وقتی آقای عوده در ایلوپ توضیح می‌دهد عباراتی را که آقای منذر آورده ایشان نیاورده است. عبارت ایشان این است: ممکن است به چشم مسلح نیاز شود. یکی دیگر این‌که افراد دیگری که در زبان فارسی منجم هستند و این کار را کرده‌اند از این منطقه به این صورت تعبیر کرده‌اند: «ممکن است با تلسکوپ دیده شود یا ممکن است با چشم غیر مسلح دیده شود». لذا به نظرم این نمی‌تواند یک نقض محکم و به‌عنوان یک استدلال باشد.

استاد: نه، این‌که می‌گویید نمی‌تواند، قبول ندارم که به‌معنای نمی‌تواند باشد. اما این‌که آن‌آن می‌تواند به‌عنوان یک امر مسلم باشد، این را قبول دارم. آن‌آن شما می‌گویید ثابت نشده. آن‌آن دیدم یکی از آقایان مقاله‌ای را گذاشته‌اند که برای حدود سال ۸۶ بود. رؤیت‌پذیر بودن هلال با هوش مصنوعی بود که شش منطقه کرده بودند. شما آن‌آن می‌گویید عوده این کار را کرده، خب گاهی می‌بینید که پارامترها را نیاز ندارد. حوصله آن را ندارد. می‌بینند به تفصیلات نیازی نیست. و الا در مورد هوش مصنوعی که نمی‌تواند گفت آن‌آن خسته می‌شود. به‌کارگیری آن در آینده خیلی فوائد دارد. چون آن مکانیزه رفتار می‌کند. چون او طبق ضوابطی که به آن می‌دهند رفتار می‌کند.

لذا در مسأله قرائات هم عرض کردم، آینده کار کردن در این زمینه با هوش مصنوعی یک فضاهای بسیار عالی در علوم قرآنی باز می‌کند. یعنی کارهایی که آن‌آن ما با زحمات و جستوجوهای دم دستی‌ای که به ذهنمان می‌آید و برای ما زمان می‌برد، آن بسیار زودتر این‌ها را انجام می‌دهد و بعد که آدم خروجی‌ها را می‌بینند به‌آور می‌شود. فوائد آن چه که در بطن جامعه متشرعه، مسلمین، طرفداران قرآن واضح است.

در اینجا هم همینطور است. البته من نمی‌دانم چه کار کرده. تعجب است که چهارده-پانزده سال شده ما هنوز اسمی از آن نشنیده بودیم. نرم‌افزار آن هست یا نیست؟ انجام شده یا نشده؟ اما خالصه می‌شود. این مانعی ندارد.

شاگرد: در آن زمان بوده، چون صفحاتی که گذاشته از خود نرم‌افزار است.

استاد: می‌گویید تعداد بسیار بالای از رصدها را مبنا قرار دادیم. هشتصد و خوردهای است. شوخی نیست. بعد می‌گویید بحرانی، فوق بحرانی. همه این‌ها را دست‌به‌بندی کرده است. این جور نیست که

ام بگوییم نمی‌شود. مخصوصاً با آن تشخیص فازی در شبکه عصبی. می‌زان را نگاه کنید. آن بسیار مهم است. ام هم قبلاً از آن بحث کرده‌ایم. عبارت را دیده‌اید. یعنی شبکه عصبی‌ای که انسان در درک هلال بیرونی دارد، باید با آن خارجیت رون و درجات آن همه‌نگ شود تا بگوییم رؤیت‌پذیری هلال به چه صورت است. بنابراین فعلاً نمی‌توانیم بگوییم تمام شد و اشکال دیروز تمام شد. نه، بلکه اگر مبنای اشکال دیروز بعداً سر برسد به‌عنوان قوی‌ترین اشکالی که بحث را وارد فضای جدید می‌کند و حتماً نظرات با توجه به این اشکال تغییر خواهد کرد، مطرح است. این را الآن هم عرض می‌کنم.

قضیه شرطیه تعیین مکان هلال با تلسکوپ و رؤیت آن با چشم و تأثیر آن در آیندهبحث رؤیت هلال

7:19

شاگرد: این اشکال مبتنیبر یک ترتبی است. اگر این ترتب شکل نگیرد، این اشکال وارد نخواهد بود.

استاد: ببینید شکل نگرفتن آن اگر به این دلیل باشد که فعلاً مبانی را نمیدانیم تمام نیست. باید روی قضیه شرطیه جلو برویم. اگر ثابت شود که هست، چه میگویید؟ ما روی قضیه شرطیه جلو برویم کافی است. شما میگویید حالا برویم و ببینیم که قضیه شرطیه ثابت هست یا نه. خب صبر میکنیم. مشکلی نداریم بحث علمی برای همین است. دیروز من قضیه شرطیه را گفتم. میگویم اگر اینچنین باشد روی این مبنا این فضا هست و باید در فضای مباحثه بمانند. بهعنوان چیزی که مد نظر قرار بگیرد، علی الشرطیه. اگر شرطیه ثابت نشود و ضعیف شد، همینطوری میشود که شما میگویید. اما اگر جلو رفتیم و با وسائلی، این قضیه شرطیه تقویت شد، چه میگویید؟ بهخصوص فازی بودن در رؤیت. گاهی است که شما از اطمینان به اینکه چیزی در اینجا است، آن را میبینید. چرا؟ چون آن را نقطهای رصد میکنید. و حال آنکه وقتی نیست آن را نمیبینید. اینها به جهات روانی بینش مربوط میشود. تمام این ملاحظاتی که شبکه عصبی ما، بینایی ما، حالات روانی ما و پشتوانه روحی ما در دقت دید ما تأثیر میگذارد. کما اینکه تخیلات میتواند تأثیر بگذارد. اگر همه اینها را ملاحظه کردید و اعمال کردید، آن وقت باید آخر کار را ببینیم.

موثقه ای صحیحه اسحاق بن عمار؟

من در مورد جزوه جدید عرض میکنم تا برگردیم. ببینید صفحه هفتم بودیم. سید رضوانالله‌علیه در صفحه دوم جزوه فرمودند: «و الأقرب اعتبار الرؤية قبل الزوال في الصوم و الإفطار معا[1]»؛ خب این فتوای خلاف مشهور بوده. سید قائل شدند. صاحب جواهر هم احترام ایشان را کامل نگه داشتند. اما خلاصه تیر خودشان را زدند! فرمودند: «و العجب من السيد». خب الآن شما منهاج الصالحین را باز کنید. در فدکیه آوردهایم. الآن خیلی ها به اعتبار رؤیت قبل از زوال فتوا میدهند. یعنی دیگر از حالتی که سید تنها بودند، درآمده است.

سید در ادامه فرمودند: «و يدل عليه الاخبار المستفيضة». روایت چهارم این بود:

> **ما رواه الشيخ رحمه الله-في الموثّق-عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام: ثم قال: سألته عن هلال رمضان، يغم عليناففي تسع و عشرين من شعبان؟ فقال:«لا تصم إلا أن تراه، فإن شهد أهل بلد آخر [أنّهم رأوه] فاقضه، و إذا رأيته وسط النهار فأتم صومه إلى الليل[2]**

در مباحثه پاییز سال ۱۴۰۰، جلسه بیست و نهم بود که به این روایت رسیدیم. در آن جا توضیحاتی داده شد. تفصیلاتش را هم نگاه کنید. در جلسه سی و چهارم هم جزوه تلسکوپ شروع شد. ذیل همین روایت اسحاق بن عمار بود که شروع شد. از جلسه سی و چهارم تا حال آمده است.

من سریع اشاره میکنم تا یادآوری آن جلسات بشود. در «في الموثق» به این صورت احتمال دادیم؛ سید «الموثق» را در مصابیح وقتی نوشتند که هنوز در الفوائد الرجالیه خود، «و الوجه عندی» را ننوشته بودند. یعنی در حالت میانه بودند. اسحاق بن عمار در رجال، سه مرحله طی کرده است. مرحله اول این بود: او یک نفر است که ادله راجع به او جرح و تعدیل کرده‌اند. عده‌ای گفته‌اند خوب است و عده‌ای گفته‌اند خوب نیست. این فضای اول جرح و تعدیل بود. بعد بین رجالیین فضا عوض شد. یک قولی آمد که مدتی حاکم بود. این بود که این جرح و تعدیل یک نفر نیست، بلکه اینها دو نفر هستند. یک اسحاق بن عمار ساباطی است که فطحی است. یک اسحاق بن عمار کوفی تغلبی است که ثقه است. این هم یک مرحله. مرحله بعد پی بردن به سهو القلم شیخ طوسی رضوانالله‌علیه بود. همچنین «الوجه» که سید در آخر کار میآورند. سید فرمودند «والوجه عندی» که اسحاق دو نفر نیست.[3] اسحاق بن عمار ساباطی به‌خاطر سهو القلمی که شیخ داشتند به این صورت شده است. بنابراین ما یک اسحاق بن عمار بیشتر نداریم. آن هم کوفی تغلبی است که صحیح است. لذا این موثق نیست بلکه صحیح است. خب چطور خود سید در اینجا به این صورت

فرمودند؟ قبلاً عرض کردم که وقتی اینجا را مینوشتند هنوز نظر «و الوجه» را ننوشته بودند که بعد از چند صفحه میگویند «زلّت فیه اقدام کثیر».[4] این هنوز در ذهن شریفشان نبوده لذا تعبیر به «الموثق» کردهاند. مرحوم علامه مجلسی رضوانالله‌علیه در ملاذ الاخیار میفرمایند «موثق». یعنی در زمان ایشان هم دو نفر گرفته بودند.

---

[1] مصباح في حكم رؤية الهلال قبل الزوال؛ صفحه دوم.

[2] همان

[3] الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج۱، ص: ۳۱۵

[4] همان، ص:۳۲۰

چهار نزاع تاریخی در مسأله رؤیت هلال و تطبیق روایت اسحاق بن عمار بر آن‌ها

«سألته عن هلال رمضان، يغم علينا في تسع و عشرين من شعبان؟ فقال:«لا تصم إلا أن تراه»؛ ما که ذیل این صحیحه رسیدیم عرض کردم در طول تاریخ رؤیت هلال چهار بحث جنجالی مطرح بود. اول روایات عدد بود. دوم که در زمان صاحب ذخیره در قرن یازدهم مطرح شد اعتبار رؤیت قبل از زوال بود که سید هم همین را می‌گویند. سوم مسأله لزوم اشتراک افق یا عدم لزوم آن بود که حدود شصت سال پیش خیلی جلا پیدا کرد ولو قبل از آن هم بود. مرحوم فیض این را مطرح کرده بودند.

13:51

شاگرد: قبل از او هم خیلی‌ها مطرح کرده بودند. بحث بلاد متقارب با اشتراک افق یکی است؟

استاد: تلقی یکی شده است.

شاگرد: پس خیلی مطرح شده بود.

استاد: نه، بلاد متقاربه که مشهور است. من خلاف مشهور را می‌گویم. خلاف مشهور که بگویند بلاد متقاربه با بعیده فرقی ندارند، از فیض شروع شده است. این را عرض می‌کنم. آن طرف را که درست می‌گویید.

شاگرد۲: بلاد بعیده که در غرب باشند هم مطرح بوده.

استاد: این را که مشهور هم قبول دارند. اتفاقا مشهور می‌گویند وقتی در بلد شرقی دیده شد برای همه غربی‌ها کافی است. چون طبق قاعده خودش است. حاج آقای سیستانی هم قائل بودند. در رساله اسئلة نگاه کنید. می‌گویند فتوای ایشان این بود که کافی است اما «راجع اخیراً»؛ تغییر فتوا داده‌اند و گفته‌اند اگر عرض متفاوت باشند کافی نیست.

شاگرد: یعنی رؤیت در شرق برای بلاد غربی کافی است؟

استاد: اگر عرضشان متفاوت باشد. در فتوای اخیرشان تقارب در عرض را شرط می‌دانند.

من در آن جا عرض کردم که چهارمی هم تلسکوپ بود. جالبی روایت اسحاق بن عمار این است که به قدری در کتب تکرار شده که برای هر چهار بحث خوب است. برای عدد خوب است چون حضرت محکم

گفتند: «لاتصم الا ان تراه»؛ یعنی شعبان می‌تواند سی باشد. روایت عدد کنار می‌رود. آن را ببینید؛ «فان شهد اهل بلد آخر فاقضه»؛ به رؤیت و مباحث تلسکوپ مربوط بود. «فاقضه»؛ اطلاقش مربوط به اشتراک افق بود. «و إذا رأيته وسط النهار فأتم صومه إلى الليل»؛ این هم مسأله رؤیت قبل از زوال بود. پس در این صحیحه چهار بحث تاریخی رؤیت هلال مطرح است و از آن استفاده شده است. انشاءالله این را می‌خوانیم.

بناء ما این است که هر چه را فرمایش فرمودید برگردیم و بحث تام شود. ما خوشحال از این هستیم که شما فرمایشی را بگویید و ما به‌دنبال آن برویم و روی آن فکر کنیم تا بحث روشن‌تر شود. هر چه که لازم است در آن گفته شود گفته شود.

اشکالی را که دیروز آقا فرمودند؛ حاصلش این شد: اگر فرض بگیریم که چنین مطلبی بالدّقّه روشن شود و همه بشر آن را بپذیرند که در رؤیت هلال، مواردی داریم که با چشم عادی، بدون تلسکوپ نمی‌بینیم، اما اگر آن را با تلسکوپ پیدا کردیم بعد از اینکه جای آن را دقیق فهمیدیم با چشم‌های متعارف تیزبین می‌بینند. اگر چنین چیزی شد فضای بحث رؤیت هلال وارد فضای جدیدی می‌شود که کاملاً بین موضوع حکم با طرق آن، جدایی حاصل می‌شود.

تعبیر «معتبره» نسبت به روایت اسحاق بن عمار

نسبت به سند روایت اسحاق به عمار هم مطلبی را عرض کنم؛ در کتاب «اسئلة حول رؤیة الهلال» اؤ روایت اسحاق بن عمار تعبیری به «معتبره» می‌کنند. مرحوم آقای خوئی می‌گویند «صحیحه» است. چون اسحاق بن عمار یکی است. وجه این تعبیری را نمی‌دانم. کسانی که از مبنای رجالی ایشان آگاه هستند بفرمایند چرا ایشان حاضر نشدند تعبیری «صحیحه» را به کار ببرند و از تعبیری «معتبره» استفاده کرده‌اند؟ این هم یک نکته راجع به سند.

تعبیر «ان کان اطول فهو ابین»، اشکالی به احتیاط صاحب جواهر در لحظه زوال

علی ای حال بحث در تمیزی موضوع دقیق حکم شرعی، از طرق اثبات آن متفاوت می‌شود. دیروز من به زوال مثال زدم. آقا هم فرمودند چرا سراغ ذره‌بین رفتید و از منارهٔ شروع نکردید؟ درست هم بود. قبلاً هم مطرح شده بود. نمی‌دانم به چه مناسبت بود، به‌دنبال آن نرفتم، به چشمم برخورد. خیلی جالب است. امام علیه‌السلام در آن جایی که می‌خواستند زوال را نشان بدهند، فرمودند برو یک چوب بردار که «ثلاثة اشبار» باشد؛ سه وجب باشد. در اینجا صاحب جواهر می‌گویند بهتر از این روایت می‌خواهید؟! شما چه کار دارید که سراغ منارهٔ صد متری بروید؟! خود حضرت می‌گویند «ثلاثة اشبار». وقتی خودشان سه وجب را می‌گویند ما هم باید تابع شارع باشیم. زوالی که با مقیاس سه وجبی طولش باشد را اندازه‌گیری کنید. جوابش چیست؟

شاگرد: ذیل روایت دارد اگر بیشتر باشد ابین است.

استاد: احسنت. خود حضرت دنبالهٔ آن می‌گویند «و ان کان اطول فهو ابین». چقدر زیبا است! من که سه وجب گفتم برای این بود که کارت در برود. و الا هر چه طولانی تر باشد ابین است. یعنی وسیله در تشخیص زوال دقیقتر است. این جمله خیلی ایداشت‌کردنی است. لذا اگر سراغ منارهٔ صد متری بروید که از مرام شارع فاصله نگرفته‌اید. اتفاقا دارید دقیقتر سراغ کشف موضوعی می‌روید که شارع قرار داده است.

لزوم توجه به منابع روائی در حل مسائل مورد اختلاف در رؤیت هلال

یکی از آقایان مطلبی را فرستادهاند که در بحث دیروز است. از این فرمایشاتی که میگویید بسیار متشکر هستم. بحث دیروز را عرض میکنم تا عبارت ایشان را بخوانم. عرض کردم صاحب جواهر از این باب که در ادله، موضوع و طریق آن به هم نزدیک هستند و با هم مخلوط شده، لذا احتیاط کردهاند. فرمودهاند صبر کنید تا سایه زیاد شود. آن چه که من تأکید کردم این بود: ما از مواردیکه اختلاف مستقر ندارد، برای اختلافاتی که مستقر است استفاده کنیم. در مانحن فیه اختلاف مستقر است. فتاوای مفتین الآن واقعاً فرق میکند. اما در داریه هندیه، تشخیص زوال، متفق است. در عروه چهل و چند حاشیهای،ی احدی به حرف سید حاشیه نزده بود که احوط این است که صبر کنید. یعنی تقریباً اختلاف برطرف شده بود. همه قبول دارند که داریه هندیه، میل و دقت در ساعت کافی است. ما هم که الآن بحث میکنیم برای آن موارد اختلافی مستقر است.

دیروز آقا فرمودند این جزوه سید در این دو-سه روز تمام میشود ای نه؟ واقعش این است که من بهعنوان طلبهای که مباحثه میکنیم بهدنبال چیزی هستم. اصلاً در این مباحثه که وقت شما را میگیرم بهدنبال چیزی هستم. آن چیزی که من بهدنبال آن هستم هنوز در محلش واقع نشده است. مخصوصاً که گاهی صحبت پیش میآید و رفتوبرگشت میشود، میبینم مقدماتی که من بهدنبالآن هستم هنوز کار دارد.

22:33

مثال که به ذهنم آمد این بود: صندوقچه ای هست که برای پدر است. در آن را باز میکنند و برای اولاد میراثی است. شما در آن نگاه میکنید و میبینید در آن چیزهای مختلفی هست. مثلاً بخشی از آن آچارهای مختلفی است که هر آچار برای یک پیچ است. نگاه میکنید و میگویید بردار بزرگتر ما وقتی به مسافرت میرفت این چهار آچار را با خودش برده. خب ما هم همین را میبریم. معلوم میشود که بقیه به درد نمیخورده. اگر به درد میخورد که بردار بزرگتر ما هم با خودش میبرد. شما در اینجا نگاه میکنید، به مشکلاتی برخورد کردهاید. میبینید این آچارهایی که بردار بزرگتر برده، در جاهایی گیر میافتید که هیچکدام از این آچارها به درد او نمیخورد. و حال آنکه در جعبه میراث پدر، آچار فرانسه هست، آچار قفلی هست، جایی میرسید که محال است کار شما در برود مگر به آچار قفلی. به صرف اینکه بردار بزرگتر نبرده میگویید او که نبرده، ما برای چه ببریم؟! لذا همینجا بماند.

چه زمانی به این میرسید که قدر این میراث را بدانید؟ تا گیر نیفتید فضای اینکه این آچار قفلی خیلی از آن کار میآید؛ تا نیاز خودتان را به این چیزی که در تراث شما هست لمس نکنید، از کنارش رد میشوید. آن چه که مقصود من از این مباحثه است، این است: ما بعضی از روایات در رؤیت

هالل داریم که احساس نیاز ما به اینها در ما فراهم نشده است. یعنی احساس نکردیم که این به کار میآید، این خیلی مهم است. چرا احساس نکردیم؟ چون مشکل را احساس نکردهایم. میگوییم قید اتحاد شب را زدیم و خالص شد! او میگوید اشتراک افق هست، میگوید ما غروب را گفتم و خالص! دیگری میگوید ما گفتیم اشتراک افق نیست، میگوییم خب چه کارش میکنید؟ میگوید اشتراک شب را قید میزنیم تا به وسیلهٔ آن کارمان در برود.

اما اگر رفتیم و دیدیم هیچکدام از اینها مشکل را حل نمیکند، اول ما باید ضابطه کل کره را کشف کنیم بعد، از کشف رابطه کل کره، سراغ شهرها بیاییم. این احساس چه زمانی میشود؟ آن وقتی که از انس تدریجی به روایات و ادله اثباتیه، مشکلات ثبوتیه بحث را هم بهخوبی درک کنیم. و لذا مادامی که ببینیم بحث ما هنوز برای این، مجال دارد اگر مباحثه بکنیم لغو نیست. یعنی اینطور نیست که بگوییم همینطوری طول کشید. همین جوری نیست، طولکشیدنی است که در ما احساس اینکه بعض روایات خیلی کلید است فراهم میشود، کلیدی است برای مراحل مقدماتی و مبانیی از بحث که هنوز نسبت به آنها احساس نیاز نکردهایم. لذا گمان من این است که هنوز مباحثه لغو نیست.

دفاعی از احتیاط صاحب جواهر در لحظه زوال

الآن یکی از بحث‌ها همین است. من الآن این فرمایش آقا را می‌خوانم، ایشان برای اینکه صاحب جواهر مطلب را انکار کرده‌اند، به این صورت فرموده‌اند. من عبارت ایشان را می‌خوانم، می‌خواهم شما جواب بدهید. اگر بحث‌های دیروز را قبول دارید، از فرمایش ایشان جواب بدهید. اگر هم همراه ایشان می‌شوید جلوتر می‌رویم.

بحث دیروز ما این شد که یک اختلافی داریم که غیرمستقر است، ولی از نظر بحث علمی خیلی خوب است. ایشان هم بسیار خوب از صاحب جواهر دفاع کرده‌اند. می‌فرمایند چرا صاحب جواهر را کنار بگذاریم؟! البته چون اختلاف غیرمستقر است، پایان آن جمله‌ای آورده‌اند. جمله پایانی همان است که در آخر کار عرض می‌کنم. فرمودند:

> **آیا می شود در دفاع از فرمایش جناب صاحب جواهر ره (در مقابل فرمایش جناب همدانی و حکیم رهما) چنین گفت: فرض کنیم اربابی به عبدش بگوید وقتی ساعت از 12 گذشت حق حرکت داری و مادامی که ساعت رأس 12 است حق حرکت نداری، این ساعت هم تحویل تو.**

ساعت را به او می‌دهد و می‌گوید حق نداری قبل از آن حرکت کنی؛ «اذا زالت الشمس»؛ وقتی در شد حرکت بکن.

> **و ساعتی را به او تحویل می دهد که ثانیه شمار دارد.**

ساعت‌های دیجیتالی که ثانیه‌شمار دارد به چه صورت است؟ کنار دوازده دو تا صفر است. چه زمانی این دو صفر، یکی می‌شود؟ البته باید سه بخش باشد. دوازده، دو نقطه، دو صفر که برای دقیقه است، بعد دو نقطه و دو صفر برای ثانیه‌شمار، چه زمانی این دوازده از دو صفر ثانیه در می‌شود؟ آن وقتی که یک ثانیه به جلو برود. مادامی که بین آن هستیم این دو صفر، یکی نمی‌شود.

> **اگر عبد ساعتی بخرد که تا صدم ثانیه را نشان می دهد و در زمانی که ساعتش 12:00:01 را نشان می دهد حرکت کند...**

البته در اینجا دو تا صفر کم گذاشته‌اند. در اینجا دو صفر دیگر می‌خواهد. دوازده، دو صفر، دوصفر، دو صفر. یعنی صدم ثانیه را هم می‌خواهد

> **... در حالی که ساعتی که مولا به او داده است ۱۲:۰۰ را نشان می دهد و رأس ۱۲ است...**

دوازده و دو صفر است. چون هنوز آن ثانیه در نشده. باید به پایان برسد تا دو صفر، آن یک صدم بشود. ساعت خود مولی دوازده است ولی به ساعت او صدم ثانیه از دوازده در شده است.

> **... مولا حق اخذ او را ندارد؟(به این تقریب که: اعطای ساعت کذایی به عبد، به مثابه شرح مراد مولا از «عبور ساعت ۱۲» است).**

مولی گفت وقتی ساعت دوازده گذشت. این هم ساعت است. یعنی عبور من را بفهم. من مقصودم عبور عرفی است. نه اینکه بروی ساعت بخری. هنوز مقصود من نشده اما شما زیر یک صدم ثانیه حرکت کردی!

> **ای فرماندهٔ نظامی به سرباز می‌گویی وقتی ساعت از 12 در شد این موشک را شلیک کن و قبل از عبور از ساعت 12 حق شلیک نداری و ساعتی که در فضای نظامی متعارف و رایج است، با دقت میلی ثانیه است، این سرباز با ساعتی که میکروثانیه را نشان می دهد، عبور از ساعت 12 را احراز کند حال آن که طبق ساعت رایج هنوز رأس 12 است.(به این تقریب که فضای حاکم و تناسبات موجود، قرینه شارحه قابل اخذ برای فهم معنای «عبور از ساعت 12 » باشد و حق اخذ به ظهور اولیه کلام نباشد).**

آیا او حق دارد به ساعت میکروثانیه مراجعه بکند درحالیکه هنوز به ساعت نظامی نشده است؟ دراینصورت نظم به هم میخورد. چون این ساعت میزان آنها است. کل برنامه نظامی با این برنامه تنظیم میشود.

32:30

> **غرض این که: چه بسا نگاه جناب صاحب حواشی به مقوله «زوال ای زائل شدن شمس» (= گذشتن = عبور کردن = مضی = ...) مانند مقوله «فور» در فقه باشد. اگر شارع در مقامی حکم به وجوب فور کرد و تراخی را ممنوع کرد، در هرمقامی فور و تراخیاش به نسبت خودش(و با فهم تناسبات حکم و موضوع) باید فهم شود. مثلا در صلاة جماعت می گویند اگر کسی که مکلف از طریق او به امام متصل است نمازش شکسته بود، اگر بعد از تشهد و سلام «فورا» داخل جماعت شود،**

> **اتصال مکلف باقی است. مسلما اگر شخص در رکوع رکعت سوم اقتدا کند، اصلا «فور» محسوب نمی شود هرچند فقط 20 ثانیه گذشته باشد. اما اگر گفتند وجوب صلاة آیات علی الفور است، قطعا 20 ثانیه مخل به آن فور نیست.**
>
> **حاصل آن که چه بسا احتیاط جناب صاحب جواهر ره نه از این باب است که طریق را داخل موضوع کرده‌اند، بلکه از این باب است موضوع را خود «زوال، مضی، گذشتن، ...» دیده‌اند و از طرفی گفته‌اند باید به قدری باشد که صدق عرفی زوال بکند. یعنی زوال عرفی مراد است نه عقلی.**
>
> **به عنوان استیناس، اگر یک ان‌وثانیه(یک در ده به توان منفی نه ثانیه، تصور شود: یک میلیاردم ثانیه!) بعد از این که مرکز خورشید روی نصف النهار قرار گرفت، شخصی نمازببندد، به طوری که صدق عرفی «دلوک / زوال/ گذشتن/عبور کردن» نکند، همان حضرات حکیم و همدانی ره و محشین عروه، با همین قاطعیت و اتفاق و جزم، حکم به صحت نماز می کنند یا آن ها نیز به مانند صاحب جواهر ره به فکر فرو رفته و در مقام احتیاط برمی آیند؟!**

به ساعتی که این قدر دقیق است، نماز را می‌بندند یا نه؟

> **اگر از تناسبات حکم و موضوع و بنا و مذاق شارع، بفهمیم که واقعا از لفظ «زوال» دقت عقلی آن مراد نبوده است و زوال عرفی مراد است (آن چنان که در ممنوعیت «تراخی»، برای همه مسلم است که تراخی عقلی مراد نیست و تراخی عرفی مراد است)، خلط طریق و موضوع شده است؟!(چه بسا در عنوانینی همچون «ملاقات» نجاست، «اتصال» به کر و ... هم همین طور باشد که اصلا اطلاق کلام مراد نیست و از سیره و فتوا و تناسبات، می فهمیم که اگر در جایی عقلا ملاقات بود ولی عرفا ملاقات نبود، حکم جاری نیست).**
>
> **به کلام صاحب جواهر ره می توان دو جور نقد داشت: یکی این که بگوییم این احتیاط، یک حرف نگفتی، خلط اثبات و ثبوت و دخالت طریق در موضوع است.**

کلمه اثبات و ثبوت در فضای طلبگی ما کاربرد زیادی دارد. الآن که ایشان اثبات و ثبوت را می‌گویند منظورشان از ثبوت، زوال است. منظور از اثبات، وسیله‌ای است که آن را اثبات می‌کند. مقصود ایشان معلوم است. ولی کاربرد رایجتری برای ثبوت و اثبات هست؛ ثبوت یعنی موضوع انشائی واقعی، اثبات یعنی ادله شرعی؛ این بیشتر کاربرد دارد. ایشان که گفتند ثبوت و اثبات مخلوط نشود. مقصودشان از عالم اثبات، ادله شرعیه نیست. ولو بعداً به ادله می‌گویند.

این یک نقد ایشان بود که صاحب جواهر این اشتباه را نکرده‌اند. اما نقد دیگر را ایشان می‌پذیرند. چون اختلاف غیرمستقر است. ایشان در اینجا همراه دیگران می‌شوند.

دیگر این که بگوییم: هرچند این حرف کامل در فضای فقه ممکن است و اشباه و نظائر فراوانی هم در فقه دارد، اما در این مورد چنین استظهاری از ادله نمی شود. این نقد دوم وارد است ولی اولی به نظر وارد نیست[1].

«دیگر این که بگوییم: هرچند این حرف کامل در فضای فقه ممکن است»؛ اینکه مولی فرموده با این وسیله کارهایت را انجام بده، **«و اشباه و نظائر فراوانی هم در فقه دارد، اما در این مورد»**؛ در زوال که اختلاف غیرمستقر است، **«چنین استظهاری از ادله نمی‌شود»**؛ ادله در اینجا یعنی ادله اثباتیه. من که به اینجا رسیدم دیدم خوب شد. من باراه گفته‌ام؛ صاحب جواهر مگر فقیه نیستند؟! شما که با بچه کوچه و بازار صحبت نمی‌کنید. شما می‌گویید از ادله چنین استظهاری نمی‌شود. صاحب جواهر هم می‌گویند که چنین استظهاری می‌شود. ایشان می‌گویند من هم فقیه هستم، استظهار می‌شود. شما می‌گویید «العرف بابک»، ادله را ببینید، خب ایشان هم می‌گویند «العرف بابک»! قبلاً عرض کردم به صرف اینکه بگوییم استظهار می‌شود ای نمی‌شود کاری حل نمی‌شود.

شاگرد: وقتی منا‌سبات را قبول داشت چرا می‌گویند استظهار نمی‌شود؟ وقتی ساعت به‌عنوان وسیله داده شد، چرا می‌گویند استظهار نمی‌شود؟

استاد: بله، چرا استظهار نمی‌شود؟ شما خودتان گفتید. یعنی مثال‌های شما اتفاقا استظهار را به آن طرف برد. کار را تمام کرد. ولی خب خوب است. چرا استظهار نمی‌شود؟ ببینید استظهار، ادعائی نیست بلکه مبادی دارد. شما که می‌گویید از ادله استظهار نمی‌شود باید مبانی آن را مدون کنید و ارائه بدهید و بگویید چرا از ادله چنین استفاده‌ای نمی‌شود؟ اگر چرای آن را گفتید می‌بینید به نقد اول برمی‌گردید. یعنی چون ادله موضوع ثبوتی‌ای را می‌گوید که آن موضوع ثبوتی ربطی به طریقش ندارد. استظهار شما به همان برگشت و دو تا نیست. شما چیزی می‌گویید که پا در هوا می‌ماند. صاحب جواهر هم می‌گویند استفاده می‌شود. اتفاقا جواب ایشان را ندادهاید. صاحب جواهر چه فرمودند؟ فرمودند خود شارع می‌گوید «اذا استبنت»؛ صبر بکن. صاحب جواهر برای حرف خودشان چند دلیل آوردند. لذا گفتن احتیاط کنید. چطور بگوییم استظهار نمی‌شود؟! پس باید حرف بزنیم. حالا به مثال‌هایی که ایشان گفته اند برگردیم. مبادی اینکه می‌گویند استظهار نمی‌شود را ببینیم.

ایشان فرمودند مولی به عبد یک ساعت می‌دهد. خب بله، وقتی خود مولی ساعتی به دست او بدهد و بگوید دوازده و دو صفر است، دو صفرش باید یک شود تا بگوییم که عبور کرده است. اینجا که قبول است. در اینجا آن چه که موضوع حکم است، عبور از دوازده_ساعتی است که مولی به او داده. تمام! می‌گویید این ساعت را بگیر، وقتی عبور کرد؛ چه چیزی عبور کرد؟ این ساعتی که به تو داده‌ام. در اینجا که موضوع ثبوتی خود همین ساعت است و باید هم عبور کند. از همین‌جا است که قیاس مع الفارق شروع شده است. ما یک ساعتی داریم که دو تا دوازده دارد و مولی به دست او می‌دهد. یک ساعتی داریم که در بیرون حرکت دارد و زمان را تعیین می‌کند. اگر همین ساعت را به دست او می‌دهد خب موضوع، خودش است، دیگر چرا ساعت را می‌گویید؟! این باید جلو برود. وقتی هم رفت مجاز هستید. اما صحبت سر این است؛ ما یک وقتی می‌گوییم وقتی مرکز شمس روی نصف النهار لیلی ما رسید - خط زمان - آن وقت می‌گوید حرکت کن. «اذا وصل مرکز الشمس الی دائرة النصف النهار اللیلیة» که زیر زمین است، نصف شب است. با دوازده می‌خواهیم نصف شب را بگوییم. ببینید در اینجا نمی‌گوید وقتی این ساعت تکان خورد، یک می‌شود. می‌گوید وقتی مرکز شمس رسید نصف شب است. یعنی موضوع چه شد؟ یک حکم بیرونی و تکوینی شد. وقتی مرکز شمس به دائره رسید و عبور کرد این کار را بکن. اینجا است که امام می‌گویند اگر مقیاست را بلندتر بگیری ابیَن است. چرا ابین است؟ چون «اذا زالت الشمس»، نه وقتی که این مقیاس تکان خورد. این مقیاس که تکان خورد به دست تو داده‌اند، اما موضوع که این نیست. موضوع این است که «اذا زالت الشمس». موضوع، یک وجود تکوینی خارجی یک حرکت است در بیرون. مقیاس دارد آن را نشان

می‌دهد. لذا حضرت می‌فرمایند «ابین». هر چه مقیاس تو بلندتر باشد به آن چیزی که موضوع واقعی تو است نزدیکتر می‌شوی.

شاگرد: شاید مرادشان این است که ارائه طریق توسط شارع می‌تواند در عرف به این صورت تلقی شود که شارح کلام مولی هست ای من؟

41:41

استاد: اصلاً فضای فقه برای این است که ما ببینیم طریقی که مولی قرار داده به موضوع حیثیت تقییدیه می‌زند ای من؟ بحث ما همین بود. همه بحث سر همین است که ما می‌خواهیم در کلاس فقه موضوع ثبوتیای که شارع برای حکم خودش قرار داده را پیدا کنیم. این ساعت را بگیر، می‌تواند حیثیت تقییدیه در آن بشود ای من؟ در تعارف نظامی که الآن گفتند به چه صورت است؟ در تعارف نظامی دارد همانگی ایجاد می‌کند، به تعبیر آقا می‌قاتی برای نظامیها است. آنها فقط با یک موضوع خارجی که نصف شب بشود کاری ندارند، بلکه با این امر نظامی که می‌خواهند انجام بدهند کار دارند.

من مثال را عوض کنم؛ می‌گوید وقتی مرکز شمس به دایره نصف النهار لیلی رسید، یک تابش کیهانی با زاویه عمود صورت می‌گیرد. شما فوری این دکمه را برای انتشار این گاز بزنید تا اثرات سوء آن تابش کیهانی را دفع کند. خب اینها مثال است. شما الآن بگویید شما چرا یک ساعتی را گرفتی که یک میکرون ثانیه را نشان می‌دهد؟! بلکه هر چه دقیقتر باشد بهتر است. چرا؟ چون موضوع ما خود ساعت نیست که بخواهیم طبق آن کاری را انجام بدهیم. موضوع، یک چیز بیرونی است. وقتی مرکز شمس روی دایره نصف النهار رسید، آن تابش روی آن می‌آید. وقتی تابش آمد شما این دکمه را بزن. اتفاقا هر چه زودتر بزنید مطلوبتر است.

خب حالا در شرع کدام یک از اینها است؟ می‌گوید «اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء»؛ یعنی ابواب سماء صبر می‌کنند اگر عرف دید دارد سایه زیاد می‌شود، عرفا زوال شده، این دفعه «فتحت»، کسی از این دلیل این را می‌فهمد؟! آقا هم که فرمودند من قبول دارم که از ادله چنین استفاده نمی‌شود. اما اتفاقا بحث سر همین است که وقتی ادله کار تکوینی را موضوع قرار می‌دهد و آثار تکوینی بر آن بار می‌کند، پس دیگر عرفی نشد. «زالت الشمس»؛ هر چه هم وسیله را دقیقتر کنید دارید به آن نزدیکتر می‌شوید. «ابین»؛ دارید به آن نزدیکتر می‌شوید. لذا با این بیانم شکی ندارم که اگر به مرحوم حاج آقارضا و مرحوم حکیم بگوییم با یک ساعت الکترونیکی که یک میلیاردم ثانیه را تعیین می‌کند و زوال شمس را تعیین می‌کند و می‌گوید عبور کرد، نماز می‌خوانند؟ آنها مشکلی ندارند که بگویند نماز می‌خوانیم. من گمانم این است که اصلاً مشکلی ندارند. یعنی زوال عرفی برای احراز آن زوال است. برای اطمینان است. برای قاطعیت استصحاب عدم دخول وقت است. نه برای اینکه این وسیله، حیثیت تقییدیه برای حکم بشود. به خلاف مثالهای ایشان.

در مثالهای ایشان خود وسیله، حیثیت تقییدیه می‌زد به مقصود. این ساعت نظامی موضوعیت داشت. آن ساعتی که دو تا بود، مولی خود آن ساعت را به او داده بود. اما مولی که ساعتی به ما نداده است. گفته «اذا زالت»، «اذا اهل الهلال»، وسیله ما این ساعت بوده. خیلی تفاوت است بین اینکه خود مولی وسیله‌ای را بدهد و بگوید به آن نگاه بکن، با اینکه ساعت تکوینی را بگوید و بگوید وسیله آن را خودتان دارید. در اینجا اگر شما ساعت دقیقتر بخرید شما را از تشخیص موضوع تکوینی منع نمی‌کنند.

اما نسبت به فور؛ ببینید مسائل چطور مخلوط می‌شود. در فور و تراخی ما موضوعی داریم که در محدوده متعلق المتعلق حکم است و یک متعلق الحکمی داریم که فضای امتثال نیاز دارد. فور و

تاریخی که به آن‌ها مثال زده‌اند، همه در محدوده امتثال حکم است. این‌که امتثال حکم عرفیت دارد یک چیز است، موضوعات تکوینی‌ای که شارع آن‌ها را موضوع حکم خودش قرار می‌دهد، دیگر در آن‌ها عرفیت میزان نیست. چون تکوینی هستند. چیز تکوینی مربوط به تکوین است، عرف به آن چه کار دارد؟! بله، برای احراز آن عرفیت به خرج می‌دهد. خیلی تفاوت است. اما در فور چاره‌ای ندارید جز عرفیت. چون ربطی به موضوع نیست. حوزه موضوع، تکوینیات است، حوزه فور، امتثال است. مکلف باید کار انجام بدهد. شما دارید قیاس مع الفارق می‌کنید؛ فوری که مؤلفه‌ای از عالم امتثال است، با موضوعی قیاس می‌کنید که از تکوینیات است. و عرف تنها با عرفیت خودش آن را احراز می‌کند.

بنابراین من به این صورت ختم می‌کنم: چرا اختلاف صاحب جواهر در زوال، مستقر نشد؟ چون دیگران تشخیص دادند موضوعی که شارع قرار داده، اینها طرق به آن هستند. چرا در هلال هنوز اختلاف است؟ چون در زوال یک پدیده است، در یک لحظه عبور مرکز است. همه خوب آن را درک می‌کنند و با آن مشکلی ندارند. لذا اختلاف صاحب جواهر هم نمایسد و به آن اعتنا نکردند. اما در هلال چون اهلال هلال یک شیء است، عرفیتش، تحققش به‌گونه‌ای است که پارادوکس خرمن در آن روشن‌تر می‌آید، آن جا تفاوت می‌کند.

---

[1] فدکیه

پارادوکس خرمن در انواع دوربین در رؤیت هلال

در ابتدای مباحثه آقا فرمودند: ممکن است عده‌ای بگویند نمی‌شود با تلسکوپ هلال را پیدا کنید و بعد رؤیت کنید. من به ذهنم آمد؛ شبه پارادوکس خرمن در دوربین‌های شکاری و معمولی تا تلسکوپ می‌آید. شبیه روش حذفی که قبلاً عرض کردم در اینجا می‌آید. یعنی قبل از اینکه هوش مصنوعی مبنای شرطیه را جا بیندازند، اینجا این حرف می‌آید. یعنی ما فضاهای میدانی را تلطیف می‌دهیم؛ یعنی می‌گوییم همه نگاه کنید. نگاه می‌کنند و می‌گویند ندیدیم. بعد حالا دوربین‌های معمولی و ضعیف را می‌آوریم و با آن می‌بینند که پیدا شد. وقتی دوربین‌ها را به دست پنجاه نفر، صد نفر دادیم، هلال پیدا می‌شود و بعد دوربین‌ها را بر می‌دارند و می‌بینند. شما می‌گویید که این محال است؟!

من می‌خواهم درجه دوربین را بالاتر می‌آوریم. اگر دو درجه بود، دقت آن را سه درجه می‌کنیم. پارادوکس خرمن به این صورت بود: کجا می‌رسید که اگر یک ذره دقیق‌ترش کنیم می‌گویید حالا دیگر نه؛ این دوربین با یک درجه دقیق‌تر را نیاور!

اگر عرضی که من کردم درست نیست همان جا خود شما ارسال کنید یا به من بدهید تا هر چه که در ذهن قاصر من است را پیجویی می‌کنم و مباحثه می‌کنیم.

عدم تأثیر زمان هشتدقیقه‌ای رسیدن نور به زمین در لحظه زوال

شاگرد: هم سطح بودن مرکز خورشید با مرکز زمین در زوال... .

استاد: آن مبنایی است. یعنی عبور ار لبه خورشید بدانیم یا مرکز آن. در جلسات پارسال بحث کردیم.

شاگرد: وقتی نور خورشید هشت دقیقه طول می‌کشد که بیاید، این مرکزیت هشت دقیقه قبل صورت گرفته است، لذا می‌گویند موضوع این مقدار است که تابش خورشید عمود بر مرکز زمین باشد.

استاد: نه، هشت دقیقه با شکست نور، دو تا است. یکی شکست نور داریم و یکی فاصله‌ای است که نور می‌آید. چون نور خورشید به‌صورت متصل آمده، الآن جای جرم خورشید با آن تفاوت می‌کند. ولی وقتی عمود می‌تابد دیگر شکست نور نداریم. یعنی جای خورشید با آن تفاوتی نکرده است. به تعبیر علم فیزیک، خورشید مجازی است؛ تصویر مجازی خورشید الآن به‌صورت عمود می‌تابد و مشکلی هم نداریم.

شاگرد: ولی جرم آن جلوتر است و هشت دقیقه پیش اینجا بوده. یعنی تابش و جرم آن فرق دارد.

استاد: ببینید وقتی شما حرکت خورشید را در نظر می‌گیرید، همینطور است. اما اگر حرکت وضعی زمین را در نظر بگیرید این بحث تغییر می‌کند. آن چه که شما می‌گویید بر مبنای این است که خورشید برود. می‌گویید الآن خورشید آن طرفتر رفته است اما نورش الآن به ما می‌رسد. اما یک وقتی است که می‌گوییم خورشید که هست، زمین می‌گردد. زمین که دارد می‌گردد روبروی نور خورشید می‌آید. نوری که می‌آمد الآن عمود می‌تابد.

شاگرد۲: نور علی الدوام هست.

استاد: نور علی الدوام می آید و آن هم دارد می‌آید. پس زمین است که در آن نور می‌چرخد. بله اگر خورشید می‌رفت می‌گفتید که جرمش آن طرفتر است. درحالی‌که الآن خورشید نرفته است. کاملا نگاه عوض می‌شود.

شاگرد: آن لحظه زوال که با تابش به مرکز زمین می‌خورد... .

استاد: خورشید که همان جا هست، زمین دارد می‌چرخد. خورشید که نرفته است. نور خورشید دارد می‌آید و زمین در دل نورخورشید می‌چرخد. چون مبنا روی کره سماوی است و حرکات را به این صورت تنظیم می‌دهیم و مرکز زمین را روی مختصات کره سماوی می‌گوییم، حرف شما درست در می‌آید. اما روی واقعیتش نه.

معانی مختلف زوال

شاگرد: در بعضی از روایات گوی زوال لحظه نیست. مثل روایتی که میگوید در وقت زوال نماز نخوانید که فیحای از جهنم است. ای مثلاً در روایت دارد که روز جمعه کوتاهتر است بخاطر اینکه خورشید در روزهای دیگر به هنگام زوال برای تعذیب جهنمی ها توقف میکند اما روز جمعه توقف نمیکند. لذا روز جمع کوتاهتر است.

استاد: ببینید گاهی زوال گفته میشود که بهمعنای آن است. گاهی زوال میگوییم که بهمعنای حین است. حین قبل و بعدش را هم میگیرد. میگویند در حین فلان پدیده لحظهای. حین که میگویند عرفا قبل و بعد آن را هم میگیرند. در حین زوال بهمعنای آن لحظه نیست. در حین زوال هوا خیلی داغ است، «فابردوا»، صبر کنید. این یعنی یک لحظه بعد از آن؟! ای حتی ده دقیقه بعد از آن؟! نه. اگر خواستید در فدکیه نگاه کنید هفت-هشت واژه برای زوال به کار رفته است. یکی از آنها زاغت است،... . اما «زالت الشمس»، قبل و بعد است. وقتی در روایات قبل و بعد را به آن ضمیمه میکنند آن وقت، لحظه میشود. میگویند وقتی مسافرت بودید اگر قبل از زوال رسیدید...، اینجا بگویید اگر ده دقیقه قبل از آن رسیدید کافی نیست، چون ده دقیقه قبلش هم زوال است، این را قبول میکنید؟! ای ساعت نگاه میکنید و میگویید هنوز زوال نشده است، چون من قبل از زوال رسیدهام. چرا؟ چون واژه قبل و بعد، موضوع زوال را لحظهای میکند. اما حین الزوال، کلمه حین، زوال را گسترش میدهد و آن را عرفی میکند. یعنی در هنگامهی زوال. در نیمه شب، عرف خیلی وقتها که میگوید نیمه شب، به ساعت یازده میگوید که دیگر نیمه شب است. چرا؟ چون محدوده وسیع را در نظر میگیرد.

والحمد لله رب العالمین